شناسنامه

اسامی شهروندان مقیم در جزیره نوجوان به ترتیب تاریخ ورود به جزیره و صدور ویزای شهروندی؛
حسین شکیب‌راد، زهرا قربانی، سید سپهر جمعه‌زاده، عطیه ضرابی، امیرحسین علی نیافر، فاطمه کریمی، محمد طائب، محمد کفیلی، امیرعلی حبیبی، مینو آقایی‌نژاد، معین‌الدین هاشمی و زهرا عزیزی. با تشکر از گروه امداد جزیره محمد لوری، احسان نوری نجفی و محمد صادق باطنی.

بچه مهندس

سید سپهر جمعه‌زاده

آن مهندس‌ترین، آن عالم فرع و اصل، آن حاکم وصل و فصل، آن ستوده رجال، آن ربوده جلال، آن منجم فیلسوف، آن شکافنده صفوف، آن ریاضیدان و ستاره‌شناس و پزشک و معمار و اندیشمند و آن متکلم و آن همه چیزدان تا خرتناق، آن عاشق نان سبوسی، استادالبشر، خواجه نصیرالدین طوسی رحمت ا... علیه از آنها بود که در مشاهده و معامله و مباحثه و مجادله و مصالحه و مصافحه و مکاشفه و مجاهده و در باقی اسامی بر وزن مفاعله، حرف اول را در عصر خود می‌زدی و به تعبیری نامبر وان همی بودی!

روزی را در خاطر مبارک تاریخ نویسان است که پدر خواجه نصیرالدین با خانواده تشریف می برند مشهد برای پابوسی حضرت شمس‌الشموس. موقع برگشت برای مادر خانواده عارضه‌ای پیش می‌آید که آنها را مجبور می‌کند تا همان اطراف مشهد (همان توس حدوداً) مدتی را ساکن شوند. شاید قصد خداوند از این تقدیر، این بوده که تا یک فرهیخته دیگر به جمع مفاخر توس افزوده شود. بله! اینجوری شد که آقای محمد توسی به شماره شناسنامه ۰۵۲۱۶۸۹۵۷ صادره از توس در حدود پنجم اسفند یکی از سال‌های خدا برای اولین بار چشمش تو روی دنیا افتاد و خیلی هم البته از دنیای ما خوشش نیامد و زد تو کار علم‌آموزی و اینجور چیزها!

این شد که از پدرش مقدمات را آموخت و دایی‌اش هم علم نجوم و ریاضی را تا حدی یادش داد. بعد دیدند این پسر خیلی خفن است، لذا رفتند دایی پدرش هم آوردند تا به او درس دین بگوید. آقامحمد نزد دایی پدرش لباس عالمان دینی را به تن کرد و برای ادامه تحصیلات، مجبور به اخذ گرین‌کارت شد و رفت نیشابور تا بقیه علوم زمانه‌اش را هم بیاموزد و چیزی را از قلم نیندازد. آنجا در آزمون ورودی مدرسه سراجیه قبول شد و کلی فقه و فلسفه و عرفان یاد گرفت. راستی محمد آن روزها آقای عطار نیشابوری را هم کم و بیش ملاقات می‌کرده و گاهی نبشته‌اند که با هم صحبت هم می‌کرده‌اند.

آورده‌اند که خواجه نصیرالدین محمد از نیشابور به ری و اصفهان و قم نیز سفر کرد و بعد راهی بغداد شد. در بغداد با علامه حلی طرح دوستی ریخت. رفاقتشان که محکم شد، علامه به خواجه فقه بیشتری یاد داد و خواجه به علامه فلسفه بیشتری! بچه‌ها، رفقا! توی رفاقت‌ها مثل خواجه و علامه باشید. با هم خوب باشید. به هم چیزهای خوب یاد بدید و بدانید که علامه حلی بین سمپادی و غیر سمپادی فرق نمی‌گذاشت و به همه درس یاد میداد. خب؛ حالا یک قدم از تلویزیون فاصله بگیرید تا بریم ادامه تذکره خواجه را بشنویم.

القصه! در همین روزها بود که خواجه درسش تمام شد و تقریبا در تمام رشته‌های انسانی و تجربی و ریاضی و فنی و کار و دانش موفق به اخذ مدرک دکتری گردید و قصد بازگشت به خراسان را کرد.

خواجه این قصد را داشت اما خدایش تقدیری دیگر جلو پای این مرد نهاد و این تقدیر برای خواجه کمی گران تمام شد. در روزگار خواجه، عده‌ای زیست می‌کردند به نام فرقه اسماعیلیه! این فرقه به واسطه عقاید خاص خود و حفاظت از خود قلعه‌های مختلفی مخصوصا در مرکز ایران برای سکونت ساخته بودند که به مراتب از مسکن مهر محکم‌تر و بادوام‌تر بود! مثلا یکیشان همین قلعه الموت قزوین! خواجه نصیر در ابتدا خیلی با احترام با عیال به یکی از این قلعه‌ها دعوت شد. رئیس آنجا رو به خواجه گفت:« حالا یه امشبی اینجا توی قصر بهتون بد بگذره، چی میشه مگه؟ الان میگم بچه‌ها پیژامه بیارن خواجه جان!»

آری! اینگونه شد که خواجه نصیرالدین ۲۶ سال پیژامه آنجا به تنش ماند و گاه شیرین و گاه تلخ در کتابخانه‌ها دست به تالیف آثار متعدد فلسفی و نجومی و ادبی زد. منتها هنوز خیلی کامل دست نزده بود که سر و کله مغول‌ها پیدا شد تا بیم آن رود باز ایران ما را از داشتن یک دانشمند دیگر محروم سازند. هلاکوخان مغول با یک عالمه مغول دیگر که خیلی عاشق و شیفته کتاب بودند، راهی دیار الموت در قزوین شد. خواجه نصیرالدین شاید از همین نقطه بود که نقش سیاسی اش در تاریخ ایران پررنگ گردید. اولا که پادشاه وقت الموت را راضی کرد تا قبل از این‌که فرهنگشان را به آنجا که نباید بدهند، تسلیم این قوم فرهنگ دوست شود. تا آنجا که ما مطالعه کردیم، نمیدانیم چگونه اما به هر نحو هلاکوخان عزیز که اصلا علاقه‌ای به خونریزی نداشت و حتی یک ایرانی هم نخورد، خواجه را در دربار بارعام داد تا در فتح بغداد راهی اش کند. هلاکو در ابتدا قصد داشت بغداد را که تحت حاکمیت عباسیان بود، به زبان سخت فارسی جر بدهد اما به پیشنهاد خواجه کمی برخوردش را نرم تر کرد و آن جا را فتح نمود. ضمنا خواجه اجازه نداد تا مغولان در کتابخانه بغداد مراسم چهارشنبه سوزی برگزار کنند!

چنین بر تارک تاریخ نقش بسته اند که این سال‌ها سال‌های پایانی عمر خواجه بود که همه اش صرف این شد تا کمی در مغز خالی مغولان فرو کند که کتاب‌ها اشیاء خوبی برای خوردن و پاره کردن نیستند و کمی با هیزم فرق دارند. خلاصه این‌که خواجه نصیرالدین تا آنجا روی مغول‌ها عملیات رسانه‌ای انجام داد تا در زمان حاکمیت آنها موفق به ساخت رصدخانه بزرگ مراغه شد. در نهایت جناب عزرائیل جان خواجه را قبل از ۷۵ سالگی گرفت و در جوار امامین کاظمین به خاک سپرد.



طرح: محمدعلی رجبی / خبرگزاری تسنیم

عکس بی‌قاب

هر شماره یک عکس اینجا می‌گذاریم و شما می‌توانید شعر، جمله یا هر چیزی که در مورد آن به ذهن‌تان می‌رسد برای ما ارسال کنید. بهترین عبارات در شماره بعدی ضمیمه به اسم خودتان چاپ می‌شود.



برگ سبزسواری **پراید جی تی ایکس** آی رنگ **مشکی روغنی** مدل ۱۳۸۳ شماره موتور **01004974** شماره شاسی **S1412283385627** شماره پلاک ۵۴۲ ب ۳۷ **ایران ۴۶** به نام **سکینه جوادی دافساری** مفقود گردیده وفاقد اعتباراست.

برگ سبز سواری **پراید تیپ جی تی ایکس** ای مدل ۸۸ شماره موتور **2800637** شماره شاسی **S1412288208430** شماره پلاک **۱۵۸ایران ۱۸۳س۱۸** متعلق به **خسرو قاید حسینی اهرمی** مفقود و از درجه اعتبار ساقط است.

شناسنامه مالکیت برگ سبز **سمند ال ایکس ۱۷۰۰** مدل **۱۳۸۹** رنگ **سفید روغنی** به شماره پلاک **۸۳۱ س ۴۴ ایران ۴۶** شماره موتور **14789012077** وشماره شاسی **NAACJ1JCXBF268753** متعلق به **خدیجه راسخ محمدی پور** فرزند **علی اصغر** مفقود گردیده وفاقد اعتبار است.

مدرک فارغ التحصیلی اینجانب **سجاد رضائی** فرزند **محمد مهدی** به شماره شناسنامه **۳۱۹** صادره از **خمین** در مقطع کارشناسی ناپیوسته رشته **مهندسی تکنولوژی نرم افزار کامپیوتر** صادره از واحد دانشگاهی **رودبار** با شماره **۴۲۵۸۰۰۰** مفقود گردیده است و فاقد اعتبار می‌باشد. از یابنده تقاضا می‌شود اصل مدرک را به دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودبار ارسال نماید.

شماره تلفن پذیرش
۴۹۱۰۵۰۰۰
جام جم
امور آگهی‌های روزنامه جام جم